



بررسی انتقال گناه زنا و آلودگی آن به فرزندان

سید مصطفی حسینی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۲/۱۸

محمدحسین طاهری آکردی^۲

تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۰۵/۲۳

چکیده

«زنا» از گناهانی است که آثار و پیامدهای آن، فرزند به وجود آمده از گناه والدین را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. برخی از این پیامدها، همان آثار ارتکاب گناه است. بنابراین مسئله بسیار مهم دربارهٔ چنین فرزندان، این است که چرا آنان که هیچ سهمی در گناه والدین خود نداشتند، اما باید نتایج و پیامدهای گناه، دامن‌گیرشان شود؟ آیا به راستی آنان گنهکارند؟ اخبار فراوانی را که از خباث ذاتی آنان حکایت می‌کند، چه باید کرد؟ اگر به راستی آنان آلوده و گنهکارند، گناهشان جبری است نه اختیاری؛ در این صورت، تکلیف به آنان با چالش مهم روبه‌رو می‌شود. در بررسی انجام گرفته و با در نظر گرفتن دلایلی که بر مسئولیت شخصی اعمال و نتایج آن دلالت می‌کنند، روشن می‌شود که نه تنها زنازاده، گناه والدین را به ارث نبرده، بلکه آلودگی این گناه نیز به او سرایت نکرده و در نتیجه اختیار او از بین نرفته است. تنها تفاوت او با دیگران، داشتن زمینه و استعداد نامناسب است که سبب میل بیشتر او به انجام گناه می‌شود.

واژگان کلیدی

زنازاده، زنا، آلودگی ذات، انتقال گناه، اختیار.

۱. دانشجوی دکتری رشته کلام اسلامی مؤسسه آموزشی - پژوهشی امام خمینی رحمته

(hseedmostafa@yahoo.com)

۲. استادیار مؤسسه آموزشی - پژوهشی امام خمینی رحمته (Taheri-akerdi@iki.ac.ir).

مقدمه

«گناه» از منظر اسلام، آثار و پیامدهای بسیار خطرناکی دارد که در آیات و روایات فراوانی به آن آثار اشاره شده است. یکی از گناهان، عمل زشت «زنا» است. این گناه نه تنها دامن‌گیر زناکاران است، بلکه مطابق روایات، فرزند متولد از آن نیز تحت تأثیر عمل والدین قرار می‌گیرد. اما نکته قابل بحث این است که برخی از آثاری که بر چنین فرزندان به وجود می‌آید، مشابهت زیادی با برخی پیامدهای ارتکاب گناه دارد؛ نظیر محرومیت از بهشت (مانده: ۷۲)، پذیرفته نشدن و بطلان طاعات (مجلسی، ۱۴۰۳: ۷۲: ۲۵۹)، سلب مقام امامت جماعت (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۲۷: ۳۹۱) و... چراکه در روایات آمده است: زنازاده وارد بهشت نمی‌گردد (مجلسی، ۱۴۰۳: ۵: ۲۸۷)، اعمالش پذیرفته نمی‌شود و نمی‌تواند مراتب کمالات انسانی را بپیماید (صدوق، ۱۴۰۶: ۲۶۴)؛ علاوه بر این، از امامت جماعت نیز محروم می‌گردد (کلینی، ۱۴۰۷: ۵: ۳۷۵). این دسته از آثار و پیامدها به دلیل مشابهت با آثار ارتکاب گناه و با در نظر گرفتن نقش نداشتن او در گناه والدینش، تداعی‌گر انتقال گناه از والدین زنازاده به اوست. هم‌چنین کثرت روایات حاکی از خباثت ذاتی زنازاده، به حدی است که می‌تواند مؤید انتقال گناه والدین و آلودگی آن به چنین فرزندی باشد. برخی از بزرگان نیز به تبعیت از این روایات، قائل به آلودگی ذاتی این فرزندان شده‌اند و حتی درباره آن ادعای اجماع کرده‌اند؛ برای مثال به گفته سید مرتضی، ذات و باطن زنازاده دچار آلودگی و خباثت است و هرگز مورد رضایت خداوند قرار نمی‌گیرد، چراکه خداوند می‌داند او خیر و صلاح خود را اختیار نخواهد کرد (سید مرتضی، ۱۳۹۱: ۲۴۸).

حال اگر این‌گونه باشد، مهم‌ترین بحث درباره چنین فرزندی این است که آیا ذات و طینت فرزند برآمده از این عمل زشت والدین، آلوده به گناه و خباثت است؟ هم‌چنین مسائل دیگری نیز به وجود می‌آید؛ از جمله این‌که گناه این فرزند چیست که باید چنین مجازاتی را تحمل کند؟ آیا این همان جبر و نداشتن اختیاری که همه انسان‌ها باید دارا باشند تا تکلیف به آنان منطقی باشد، نیست؟ آیا این مسئله با عدالت و حکمت خداوند متعال، قابل جمع است؟ تکلیف دلایل دیگری که گناه و مسئولیت هر کاری را بر عهده همان شخص گذارده، چیست؟

گفتنی است، مسئله انتقال گناه در برخی ادیان دیگر هم وجود دارد و حتی به یکی از مسائل

بنیادین آن دین تبدیل شده است؛ مثلاً در مسیحیت یکی از مبانی انسان‌شناسی، انتقال گناه اولیه از انسان نخستین به اعقاب ایشان است. مسیحیان معتقدند: گناه نخستین حضرت آدم علیه السلام و حوا، بعد از این‌که ذات ایشان را از روشنی و پاکی، تیره و آلوده گرداند، پاکی درونی اعقاب ایشان را نیز دگرگون ساخت (رساله به رومیان، ۵: ۱۲).

متأسفانه مسئله آلودگی و ناپاکی ذات زنازاده در اثر گناه والدینش، کمتر مورد توجه بزرگان مسلمان قرار گرفته و گاهی به طور جسته و گریخته در برخی کتاب‌ها، تنها به زوایای کوچکی از آن اشاره شده است؛ در حالی که حجم زیاد روایاتی که در این زمینه وجود دارد، بررسی و تلاش دقیقی را می‌طلبد. به همین منظور در این نوشتار، این مسئله را مورد بحث قرار دادیم و روایاتی که به نحوی بیان‌گر انتقال گناه و آلودگی آن است، ارزیابی و تحلیل کردیم.

روایات تداعی‌کننده آلودگی زنازاده

این روایات را می‌توان در دو گروه تقسیم‌بندی کرد: دسته اول، روایاتی که احکام فقهی ویژه‌ای را در تعامل با دیگران برای زنازادگان ثابت کرده و آن‌ها را از برخی مناصب اجتماعی محروم کرده است؛ و دسته دیگر، روایاتی که جایگاه بد و نامطلوب درونی و ذاتی فرزندان زنا (زنازاده) را نشان می‌دهد.

۱. روایات بیان‌گر محرومیت‌های بیرونی و اجتماعی زنازاده

برخی از مهم‌ترین محرومیت‌های زنازاده عبارت است از:

- محرومیت از ادای شهادت: «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ شَهَادَةِ وَلَدِ الزَّانَا تَجَوُّزُ فَقَالَ: لَا...» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۴۰۰).

- محرومیت از امامت جماعت و مرجعیت دینی: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: خَمْسَةٌ لَا يُؤْمِنَنَّ النَّاسَ عَلَى كُلِّ حَالٍ: الْمَجْدُومُ وَالْأَبْرَصُ وَالْمَجْنُونُ وَوَلَدُ الزَّانَا وَالْأَعْرَابِيُّ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۳: ۳۷۵).

- محرومیت از ارث: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَيَّمَا رَجُلٍ وَقَعَ عَلَى وَليدَةٍ قَوْمٍ حَرَامًا ثُمَّ اشْتَرَاهَا فَأَدَعَى وَليدَهَا فَإِنَّهُ لَا يُورَثُ مِنْهُ شَيْءٌ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ... لَا يُورَثُ وَليدَةُ الزَّانَا...» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۷: ۱۶۳).

۲. روایات بیان گر وضعیت نامطلوب ذاتی و درونی زنزاده

این دسته از روایات، از آن جا که وضعیت نامطلوب ذات زنزاده را بیان می کنند، بیشتر مورد نظر هستند:

- در برخی روایات، بغض اهل بیت علیهم السلام و حضرت امیر علیه السلام یکی از علامت های زنزاده معرفی شده: «عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: عَلَامَاتُ وَلَدِ الزَّانَا ثَلَاثٌ سُوءُ الْمَحْضَرِ وَالْحَيْنِ إِلَى الزَّانَا وَبُغْضُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ» (صدوق، ۱۳۷۶: ۳۳۸).

- در روایت دیگری بیان شده که فرزند متولد از زنا، در بهشت داخل نمی گردد: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: خَلَقَ اللَّهُ الْجَنَّةَ طَاهِرَةً مُطَهَّرَةً لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا مَنْ طَابَتْ وِلَادَتُهُ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۵: ۲۸۷).

- در روایتی بر نقش شیطان در به وجود آمدن زنزاده تأکید شده: «قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ إِذَا زَنَى الرَّجُلُ أَدْخَلَ الشَّيْطَانُ ذَكَرَهُ فَعَمَلًا جَمِيعًا وَكَانَتِ النُّطْفَةُ مِنْهُمَا وَخُلِقَ مِنْهَا الْوَلَدُ وَيَكُونُ شِرْكَ الشَّيْطَانِ» (صدوق، ۱۴۰۶ق: ۲۶۳).

- در روایتی دیگر تأکید شده هیچ گونه خیری در چنین انسانی نیست: «لَا خَيْرَ فِي وَلَدِ الزَّانَا وَلَا فِي بَشَرِهِ وَلَا فِي شَعْرِهِ وَلَا فِي لَحْمِهِ وَلَا فِي دَمِهِ، وَلَا فِي شَيْءٍ مِنْهُ، عَجَزَتْ عَنْهُ السَّفِينَةُ وَقَدْ حُمِلَ فِيهَا الْكَلْبُ وَالْخَنْزِيرُ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۵: ۳۵۵).

- روایتی دیگری نیز از پاک نشدن هفت نسل زنزاده خبر داده است: «لَا تَغْتَسِلُ مِنَ الْبِئْرِ الَّتِي تَجْتَمِعُ فِيهَا غَسَالَةُ الْحَمَامِ فَإِنَّ فِيهَا غَسَالَةَ وَلَدِ الزَّانَا وَهُوَ لَا يَطْهَرُ إِلَى سَبْعَةِ آبَاءٍ...» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۳: ۱۴).

- در روایتی دیگر، از نجات پیدا نکردن این فرزندان و قبول نشدن اعمال خوب و نیک آنها صحبت شده است: «قَالَ لَوْ كَانَ أَحَدٌ مِنْ وَلَدِ الزَّانَا نَجَا، نَجَا سَائِحُ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقِيلَ لَهُ وَمَا سَائِحُ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ علیه السلام كَانَ عَابِدًا فَقِيلَ لَهُ إِنَّ وَلَدَ الزَّانَا لَا يَطِيبُ أَبَدًا وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ عَمَلًا قَالَ فَخَرَجَ يَسِيحُ بَيْنَ الْجِبَالِ وَيَقُولُ مَا ذَنْبِي» (صدوق، ۱۴۰۶ق: ۲۶۴).

- در برخی روایات، زنزاده بدتر از والدینش خوانده شده: «يَقُولُ وَلَدُ الزَّانَا يَا رَبِّ مَا ذَنْبِي فَمَا كَانَ لِي فِي أَفْرِي صُنْعٌ قَالَ فَيَنَادِيهِ مُنَادٍ فَيَقُولُ أَنْتَ شَرُّ الثَّلَاثَةِ أذُنَبَ وَالِدَاكَ فَتُبَّتَ عَلَيْهِمَا وَأَنْتَ رَجْسٌ وَ لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا طَاهِرًا» (صدوق، ۱۳۸۵، ۲: ۵۶۴).

- هم‌چنین در مواردی، فرزندان زنا، قاتلان انبیا و فرزندان ایشان معرفی شده‌اند: «لَا يَقْتُلُ الْأَنْبِيَاءَ وَ أَوْلَادَ الْأَنْبِيَاءِ إِلَّا وَكِدَ زَنَّا» (ابن‌قولویه، ۱۳۵۶: ۷۹).

- علاوه بر آنچه گفته شد، بچه‌دار شدن از زنازاده نهی شده (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۵: ۳۵۳)، وضو گرفتن با سؤر زنازاده مکروه شمرده شده (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۳: ۱۱)، شیر اهل کتاب محبوب‌تر از شیر زنازاده شمرده شده (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۶: ۴۳) و در روایتی آمده که حضرت نوح (علیه السلام) زنازاده را با کشتی خود حمل نکرد، با این‌که در کشتی ایشان سگ و خوک وجود داشتند (صدوق، ۱۴۰۶ق: ۲۱۱).

بررسی روایات

پیش از این‌که وارد بررسی این روایات شویم، ابتدا دو نکته را بیان می‌کنیم:
نکته نخست: دلایل نقلی و عقلی وجود دارد که بر عدم انتقال گناه و آلودگی آن دلالت می‌کنند. برخی از مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۱. «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ جَمِيلِهَا لَا يَحْمِلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ» (فاطر: ۱۸). «وزر» در این آیه شریفه به معنای «سنگینی» است و از آن‌جا که گناه همچون بار سنگینی بر دوش گنهکار است، از این اصطلاح درباره گناه استفاده می‌کنند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۸۶۷). مطابق این آیه شریفه، سنگینی بار گناه‌کار، بر عهده خود اوست و به دیگری ارتباطی ندارد. اگر مراد از سنگینی گناه را مسئولیت و بازخواست نیز معنا کنیم (طبرسی، ۱۳۷۲، ۳: ۱۲۲)، در این صورت نیز بر اساس این آیه شریفه، پدر و مادر مسئولیتی در گناه فرزندان خود ندارند، در حالی که اگر پدر و مادر در آورده کردن ذات فرزند خود، نقش داشتند، بخشی از مسئولیت گناه فرزند بر عهده آنان بود.

۲. در روایتی از پیامبر اکرم (ص) آمده: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۲: ۱۳). این بخشی از روایتی است که به دو گونه نقل شده؛ اول: «... كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ يَعْنِي الْمَعْرِفَةَ بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَالِقُهُ كَذَلِكَ قَوْلُهُ وَ لَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»؛ دوم: بعد از تعبیر «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ» آمده: «حَتَّىٰ يَكُونَ أَبَوَاهُ يَهُودَانِيَةً وَ يُنصِّرَانِيَةً وَ يَمَجَّسَانِيَةً». بنا بر هر دو نقل، معرفت فطری به خداوند متعال، امری ذاتی و درونی است، و کفر و ضلالت، امری عارضی و خارج از ذات انسان است (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ۴: ۸۳). گناه و آلودگی به آن، در مقابل معرفت فطری به خدا و از مصادیق کفر و ضلالت است؛ بنابراین گناه و

آلودگی آن، ذاتی و درونی انسان نیست، در حالی که انتقال آن از والدین به فرزند، بیان‌گر ذاتی بودنش است.

۳. در برخی روایات تصریح شده که نطفه انسان مؤمن در بدن کافر، بدون هیچ‌گونه آلودگی و گناهی رشد می‌کند و تبدیل به انسان می‌شود و هیچ‌گونه تأثیر مذمومی در آن نمی‌گذارد؛ مانند روایت امام صادق علیه السلام: «إِنَّ نُطْفَةَ الْمُؤْمِنِ لَتَكُونُ فِي صُلْبِ الْمُشْرِكِ فَلَا يُصِيبُهُ مِنَ الشَّرِّ شَيْءٌ حَتَّى إِذَا صَارَ فِي رَحِمِ الْمُشْرِكَةِ لَمْ يُصِبْهَا مِنَ الشَّرِّ شَيْءٌ حَتَّى تَضَعَهُ فَإِذَا وَضَعَتْهُ لَمْ يُصِبْهُ مِنَ الشَّرِّ شَيْءٌ حَتَّى يَجْرِيَ عَلَيْهِ الْقَلَمُ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۲: ۱۳). در روایت دیگری نیز از علی بن یقطين نقل شده به امام کاظم علیه السلام عرض کردم: «من از نفرینی که امام صادق علیه السلام به یقطين و فرزندانش کرده، نگران و ترسانم.» فرمود: «ای ابوالحسن! آن‌گونه که تو فکر می‌کنی، نیست؛ مؤمن در صلب کافر مانند سنگریزه در میان خشت است. باران می‌آید و خشت را می‌شوید و به سنگریزه هیچ‌گونه آسیبی نمی‌رساند» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۲: ۱۳).

۴. عقل نیز می‌تواند عدم انتقال گناه را از نسلی به نسل دیگر در بحث «زنا» اثبات کند، زیرا عقل، فاعل مباشر گناه را مستحق مذمت و مجازات می‌داند. بنابراین اگر قائل به انتقال گناه و آلودگی آن در زنازاده شدیم، فاعل مباشر چنین گناهی، والدین زناکار هستند، زیرا فرزند آنان در این گناه و آلودگی هیچ نقشی نداشته است؛ در حالی که عقل، والدین زناکار را به دلیل گناه و آلودگی فرزندشان، نه مستحق مذمت می‌داند و نه مجازات. این مطلب بر عدم انتقال گناه و آلودگی آن از پدر و مادر زناکار به فرزند، دلالت می‌کند.

نکته دوم: در بررسی هر روایت، دو جهت مورد تحلیل قرار می‌گیرد؛ ابتدا از جهت سند و دیگری از جهت دلالت. اما با توجه به کثرت روایات در این زمینه، چندان مجالتی برای بررسی سندی باقی نمی‌ماند؛ در عین حال و به صورت خلاصه می‌گوییم: برخی از روایات دسته دوم، سند قابل قبولی ندارند و نمی‌توان مضامین آن‌ها را پذیرفت؛ از جمله می‌توان به روایت «لَا تَغْتَسِلُ مِنَ الْبُئْرِ الَّتِي تَجْتَمِعُ فِيهَا غُسَالَةُ الْحَمَامِ...» اشاره کرد. در سلسله سند این روایت «محمد بن القاسم» وجود دارد که به دلیل ذکر نشدن نام او در کتب رجالی، هویتی مجهول دارد. مقدس اردبیلی رحمته الله نیز این روایت را از جهت سند، ضعیف و آلودگی هفت نسل زنازاده را برخلاف عقل دانسته است (اردبیلی، بی تا، ۱: ۲۹۰). اما در مقابل، روایاتی که ضعف سند نداشته باشند، فراوانند؛ نظیر:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ لَا خَيْرَ فِي وَلَدِ الزَّانَا وَلَا فِي بَشَرِهِ وَلَا فِي شَعْرِهِ وَلَا فِي لَحْمِهِ وَلَا فِي دَمِهِ وَلَا فِي شَيْءٍ مِنْهُ عَجَزَتْ عَنْهُ السَّفِينَةُ وَقَدْ حُمِلَ فِيهَا الْكَلْبُ وَالْخِنْزِيرُ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۵: ۳۵۵).

تمام راویان این روایت از نگاه بزرگان رجال، ثقه و معتبرند. نجاشی «محمد بن یحیی» را از بزرگان زمان خود و ثقه معرفی می‌کند (نجاشی، ۱۴۰۷ق: ۳۵۳). «احمد بن محمد» نیز معتمد نزد اصحاب و ثقه معرفی شده است (نجاشی، ۱۴۰۷ق: ۵۹ و ۸۳). «ابن فضال» بنا بر قولی، از اصحاب اجماع شمرده شده است (کشی، ۱۳۴۷: ۵۵۶). هم‌چنین کشی «ابن بکیر» را از اصحاب اجماع می‌داند (کشی، ۱۳۴۷: ۳۷۵). «زُرَّارَةُ بْنُ أَعْيَنَ» نیز در کتب رجالی مدح شده است (کشی، ۱۳۴۷: ۱۳۳-۱۳۵؛ طوسی، ۱۳۸۱ق: ۳۳۷). بنابراین، بیشتر روایات این دسته را می‌توان از جهت سند قابل قبول دانست.

روایات دسته نخست که درباره محرومیت زنازاده از برخی مناصب اجتماعی است، نیز در موارد بسیاری از جهت سند، صحیحند؛ مانند روایت: «جَمَاعَةٌ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنِ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام خَمْسَةَ لَا يُؤْمُونَ النَّاسَ عَلَى كُلِّ حَالٍ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۳: ۳۷۵).

راویان این خبر نیز که همگی از نگاه بزرگان رجال معتبرند، عبارتند از: احمد بن محمد (نجاشی، ۱۴۰۷ق: ۵۹ و ۸۳)، حسین بن سعید (کشی، ۱۳۴۷: ۵۰۸)، فضالة بن یعقوب (کشی، ۱۳۴۷: ۵۵۶)، حسین بن عثمان (نجاشی، ۱۴۰۷ق: ۵۳)، ابن مسکان (کشی، ۱۳۴۷: ۳۷۵) و ابوبصیر (کشی، ۱۳۴۷: ۱۳۶). بنابراین می‌توان نتیجه گرفت: هرچند برخی روایات این دو دسته، از جهت سند مشکلاتی دارند، بسیاری از این روایات، سند صحیحی دارند و نمی‌توان آنان را از این جهت مردود دانست.

بعد از بیان این دو نکته، حال به بررسی روایات هر دو دسته می‌پردازیم.

بررسی روایات بیان‌گر محرومیت‌های بیرونی و اجتماعی زنازاده

در نگاه کلی به این دسته از روایات، می‌توان گفت: این روایات دلالت محکمی بر آلودگی ذاتی زنازاده ندارند و صرفاً می‌توانند - در صورت پذیرفته شدن دلالتشان - شاهی برای تأیید

قول به آلودگی ذاتی زنازاده به حساب آیند، چراکه این روایات به ذات زنازاده نپرداخته‌اند و غالباً درباره سلب عناوینی اعتباری از آنان، نظیر محرومیت از امامت جماعت و ارث هستند؛ هم‌چنین بحث درباره آن‌ها مفصل و خارج از حوصله این نوشتار است (برای مطالعه تفصیلی ر.ک: محمد سعید، ۱۴۳۰ق: ۶۱-۵۲، ۷۳-۸۵، ۱۷۲-۱۷۵). اما در عین حال در این‌جا و به صورت گذرا، برخی از مهم‌ترین عناوینی که مطابق روایات دسته دوم از زنازاده سلب شده، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

برخی مناصبی که مطابق این روایات از زنازاده سلب شده، مناصب مهمی در جامعه به شمار می‌آیند و دارنده آن دارای شأنی والا در جامعه توصیف می‌شود؛ نظیر مرجعیت دینی و امامت جماعت. از سوی دیگر، زنازاده به سبب بی‌هویتی اجتماعی و نگاه منفی مردم به این افراد، از جایگاه خوبی بین مردم برخوردار نیست؛ بنابراین زنازاده نمی‌تواند مناسب انجام این امور باشد. در این صورت، ممکن است نهی این روایات، به سبب بی‌هویتی و جایگاه منفی اجتماعی زنازاده باشد و این دلالتی بر ذات آلوده آنان ندارد (ر.ک: علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ۴: ۲۵).

درباره پذیرفته نشدن شهادت زنازاده، می‌توان گفت: پذیرفته نشدن شهادت، دلالت بر آلودگی ذات و خباثت درونی آنان نمی‌کند؛ همان‌طور که برابری شهادت دو زن با یک مرد، دلالتی بر آلودگی ذاتی زنان نمی‌کند. علاوه بر این، مطابق برخی روایات، شهادت انسانی که دارای صفاتی خوارکننده است، قابل پذیرش نیست (صدوق، ۱۴۱۳ق، ۳: ۴۳)؛ مانند کسی که حدّ بر او واجب شده و توبه نکرده و یا مثل کسی که اعتیاد به موادّ مخدر دارد و یا گدایی که از طریق گدایی مخارج خود را حاصل می‌کند (صدوق، ۱۳۶۷، ۴: ۵۶). بدیهی است که موارد فوق، ارتباطی با آلودگی ذات ندارد؛ بنابراین پذیرفته نشدن شهادت زنازاده، ممکن است دلیل دیگری غیر از آلودگی ذاتی داشته باشد. سید مرتضی نیز در بحث ادای شهادت و در پاسخ کسانی که معتقدند: «زنازاده محروم از شهادت است، هرچند عادل باشد»، سخن آنان را خلاف عقل می‌داند و در پاسخ آن استدلال می‌کند: اگر کافری توبه کرد و مسلمان شد، شهادتش پذیرفته می‌شود؛ حال چگونه شهادت زنازاده‌ای که ممکن است به مراتبی از ایمان و عدالت دست یافته باشد، پذیرفته نشود؟! (سید مرتضی، ۱۳۹۱ق: ۲۴۸).

ممنوعیت از ارث از والدینشان، نیز بر آلودگی آنان دلالت ندارد، چراکه این امور به دلیل

عدم تعلق فرزند به پدر و مادر است، زیرا با توجه به روایات (طوسی، ۱۳۹۰ق، ۴: ۱۸۳)، فرزند متعلق به فراش است و با توجه به این که زنازاده متعلق به فراشی نیست، پس نه به پدر و نه به مادر تعلق دارد؛ بنابراین چنین شخصی، نه از پدر و مادر ارث می‌برد و نه پدر و مادر از او ارث می‌برند (ابن ادریس، ۱۴۱۰ق، ۳: ۲۷۶).

بررسی روایات بیان‌گر وضعیت نامطلوب ذاتی و درونی زنازاده

روایات ذکر شده در این دسته، عموماً بر وجود مشخصه‌ای خاص و تفاوتی مهم در چنین فرزندان نسبت به فرزندان دیگر دلالت می‌کنند. حال نکته اصلی این است که آیا این ویژگی خاص در چنین فرزندان، به معنای آلودگی به گناه و در نتیجه شرارت ذاتی آنان است؟ اجمالاً پاسخ می‌دهیم که روایاتی که درباره زنازاده وارد شده‌اند، توان اثبات چنین آلودگی را ندارند و صرفاً بر وجود زمینه‌ای نامناسب در آنان دلالت می‌کنند. در ادامه، به بیان تفصیلی این پاسخ در چند مرحله خواهیم پرداخت؛ در مرحله نخست به دنبال این مسئله هستیم که گناه پدر و مادر به فرزند منتقل نمی‌شود، اما در عین حال فرزند متأثر از عمل والدین می‌شود. در مرحله دوم، به بیان علت تأثیر پدر و مادر بر فرزند پرداخته می‌شود. در مرحله سوم نیز به تفاوت لسان روایات درباره موضوع زنازاده و موضوعات دیگر پرداخته می‌شود. در مرحله چهارم بر قابل جمع بودن این مسئله با عدالت خداوند تأکید می‌گردد، و در مرحله پایانی برخی روایاتی مورد بررسی و تحقیق قرار می‌گیرند که تحت شمول پاسخ تفصیلی قرار ندارند.

پیش از این که وارد پاسخ تفصیلی شویم، ذکر نکته‌ای به عنوان مقدمه ضروری است و آن این که هر چند آلودگی ذاتی و زمینه نامناسب، از جهت هدایت انسان به سمت آلودگی و گناه، شباهت دارند، اما تفاوت مهمی بین آن‌ها وجود دارد که آن‌ها را از هم مجزا می‌کند. ابتدا باید گفت: هر انسانی دارای ذات و سرشتی است که به دلایلی که پیش‌تر بیان شد، پاک و عاری از گناه و آلودگی است؛ اما انجام گناه می‌تواند سبب آلودگی ذات و سرشت انسان و در نتیجه پیامدهایی نظیر دوری از رحمت خدا، سلب توفیق و لذت عبادت، خودفراموشی و رنج و عذاب روحی... گردد (جعفرطیاری، ۱۳۹۴: ۱۱۹-۱۲۴ و ۳۷۳-۳۸۶). اما داشتن زمینه بد، صرفاً بر آمادگی و اقتضای بیشتر شخص برای انجام گناه دلالت دارد؛ توضیح این که، انجام هر عمل توسط اشخاص، منوط به اختیار و اراده آن عمل است و برای محقق شدن اختیار و اراده، باید مراحل طی شود: ابتدا فاعل، آن فعل را تصور می‌کند، سپس فایده و منفعت آن را

مورد تصدیق قرار می‌دهد. در مرحله بعد، فاعل نسبت به آن فعل، حالت شوق پیدا می‌کند و پس از شدت یافتن شوق، آن فعل را اراده می‌کند (ملاصدرا، ۱۴۱۰ق، ۶: ۳۵۴). حال می‌گوییم زمینه و اقتضای اشخاص، تنها می‌تواند با تأثیر در شدت یافتن شوق، اراده را برانگیزاند و به این ترتیب در انجام عمل، مؤثر باشد. این اثر در صورتی می‌تواند مؤثر باشد که مانعی در انجام عمل، وجود نداشته باشد؛ برای مثال، ممکن است انسان به عمل حرامی، شوق مؤکد هم پیدا کند، ولی به دلیل حرام بودنش، آن عمل را انجام ندهد. بنابراین اقتضانات و زمینه‌های افراد، تنها نقششان در یکی از مراحل اختیار و اراده است و حال آن‌که در آلودگی ذاتی، علاوه بر این‌که شخص، متحمل آثار و پیامدهایی است، میل و اشتیاق او به گناه بسیار زیادتر است. با توجه به این مطلب، می‌توان گفت: زمینه نامناسب، اخص از آلوده بودن شخص به گناه و آثار آن است؛ یعنی آلودگی شخص، مرحله بالاتر از صرف داشتن زمینه بد در اوست.

مرحله اول

شخصی که بر اثر عمل زنا متولد می‌شود، تمام عناصر وجودی او و به تعبیر دیگر، وجود او برگرفته از گناه پدر و مادر است و در حقیقت، نتیجه عینی گناه آنان است؛ در این صورت وی به صورتی ناخواسته، تشکیل یافته از گناه والدینش است. بنابراین تفاوتی عمده و مهم میان دو موضوع «انتقال گناه از والدین به فرزندان» و «به وجود آمدن فرزند از گناه والدین» است؛ توضیح این‌که، هرچند شباهت‌هایی میان جایی که فرزند از گناه والدین به وجود می‌آید و جایی که گناه از والدین به فرزند منتقل می‌شود، وجود دارد، از جمله این‌که در هر دو صورت فرزند، اختیاری در گناه‌آلود شدن خود ندارد، ولی تفاوتی مهم نیز وجود دارد که می‌تواند آن دو موضوع را کاملاً از هم جدا سازد. تفاوت آن است که در زنازاده، فرزند متولد از عمل زشت والدین، در حقیقت حاصل و برآمده از گناه آنان است، ولی در موضوع انتقال گناه از والدین به فرزند، فرزندی که گناه به او منتقل شده، حاصل گناه والدین خود نیست؛ برای مثال، والدینی که مرتکب دزدی شده باشند، فرزند آنان حاصل گناهشان نیست. بنابراین می‌توان گفت: آنچه سبب شده تا ذات زنازاده دچار آلودگی و خباثت گردد، انتقال گناه پدر و مادر به او نبوده، بلکه تشکیل فرزند از گناه بوده است. بنا بر این پاسخ (حتی با فرض قبول آلودگی ذاتی زنازاده)، قول به عدم انتقال گناه از اجداد به فرزندان، در زنازاده نیز رعایت شده است.

مرحله دوم

از آنچه در مرحله اول گذشت نتیجه می‌گیریم در زنازاده بحث انتقال گناه مطرح نیست، اما شکل گرفتن ذات و ماهیت فرزند از گناه والدین، دلیل بر وجود ویژگی و خصلتی خاص در فرزند است و آن ویژگی، همراهی زمینه نامناسب با فرزند است. این همان تأثیری است که والدین زناکار بر فرزند خود بر جای می‌گذارند و ما در این مرحله در صدد چرایی این تأثیر برای والدین و اثبات این مطلب هستیم که تأثیر والدین بر فرزند، فقط در حد ایجاد زمینه خوب یا بد در فرزند است.

ابتدا مقدمتاً می‌گوییم از نگاه فلسفی، هر موجود ممکن برای به وجود آمدن، نیازمند علت است و بدون آن محقق نخواهد شد؛ برای مثال، به وجود آمدن ساختمان، انسان و... علتی دارد. علت نیز اقسامی دارد که در یک تقسیم، به «حقیقی» و «اعدادی» تقسیم می‌شود. مراد از علت حقیقی، علتی است که حقیقتاً در وجود و هستی معلول هم حدوداً و هم بقائاً مؤثر است و معلول بدون علت، نه به وجود می‌آید و نه می‌تواند باقی بماند. مراد از علت اعدادی نیز، علتی است که وجود و هستی معلول از آن نیست و علت تنها در زمینه پیدایش معلول، مؤثر است؛ بنابراین این نوع علت، حقیقتاً علت نیست. راه شناسایی علت حقیقی از علت اعدادی در وجود بقایی معلول است؛ به این صورت که معلول در وجود بقایی خود نیازمند علت حقیقی هست، ولی نیازی به وجود علت اعدادی ندارد. برای مثال شخص بتا، علت اعدادی ساختمان است، چراکه بتا از کنار هم قرار دادن مصالح، زمینه را برای به وجود آمدن ساختمان فراهم می‌کند؛ در عین حال باقی ماندن وجود ساختمان، مشروط بر باقی ماندن وجود شخص بتا نیست (ملاصدرا، ۱۴۱۰ق، ۲: ۲۱۲-۲۱۳؛ مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ۲: ۱۵ و ۱۹؛ شیروانی، ۱۳۸۷: ۲۶۱-۲۶۲).

با توجه به این مقدمه می‌گوییم: والدین علت اعدادی در به وجود آمدن فرزند محسوب می‌شوند؛ یعنی آنان علت وجود و هستی فرزند خود نیستند، بلکه خداوند است که به فرزند، وجود عطا می‌کند. بنابراین از آنجا که والدین علت حقیقی فرزند خود نیستند، نمی‌توانند عاملی دخیل در ذات فرزند باشند و بتوانند ذات او را آلوده به گناه یا پاک و پیراسته از گناه سازند. البته والدین به دلیل علت اعدادی بودن، نقش مهمی در شکل‌گیری استعدادها و ظرفیت‌های فرزند خود دارند و می‌توانند در گرایش فرزند خود به خوبی یا بدی و یا همان ایجاد

زمینه مناسب یا نامناسب در فرزند، نقش داشته باشند؛ برای مثال، پدر و مادر اگر به دستورات دینی و بهداشتی هنگام انعقاد نطفه توجه لازم داشته باشند، می‌توانند صاحب فرزندان شونده که استعداد کمال طلبی مناسب‌تری داشته باشد و در نتیجه اقتضای ظهور و بروز خیر بیشتری از آن فرزند به وجود آید. هم‌چنین می‌توان بر نقش عوامل ژنتیکی - که در بردارنده صفات و ویژگی‌های والدین هستند - و انتقال آن از والدین به فرزندان تأکید کرد؛ تا جایی که برخی، قائل به جبرگرایی ژنتیکی شده‌اند و اعمال و رفتار انسان‌ها را معلول ژن‌های خود می‌دانند و هیچ قدرتی را برای اراده انسانی متصور نیستند (ایمانی خوشخو، ۱۳۹۰: ۳۱۴-۳۱۷). البته با توجه به آنچه گذشت می‌توان گفت، این عوامل تنها زمینه را برای اعمال اراده و اختیار انسان فراهم می‌سازند و هیچ نقش تعیین‌کننده‌ای در رفتار انسان ندارند (مصباح یزدی، ۱۳۸۸: ۱۹۹).

در انتهای این مرحله، ذکر چند نکته ضروری است:

۱. عاملی که نقش والدین در فرزندان را پُررنگ‌تر جلوه می‌دهد، عمل غالب انسان‌ها در عالم خارج، مطابق با زمینه‌هایی که از سوی والدین فراهم شده است، می‌باشد. غالب انسان‌ها بسته به شرایط زندگی، والدین، جامعه، شرایط زمانی و... به مقتضای خود (زمینه) رفتار می‌کنند و به دلیل ضعف نفس، کمتر فعلی برخلاف مقتضای خود اختیار می‌کنند. بنابراین نقش والدین که در فراهم ساختن زمینه‌ها نقش مهمی دارند، در اعمال انسان‌ها اساسی و برجسته است. البته این به معنای نادیده گرفتن اختیار انسان نیست، بلکه انسان با قدرت اختیار خود می‌تواند برخلاف اقتضایی (زمینه) که دارد، عمل کند. در تأیید این نکته، روایتی وجود دارد که در آن از سویی، تصریح شده سعادت و شقاوت و تمام شئون زندگی طفل، در پیشانی مادر نوشته شده است؛ این به معنای این است که بسیاری از مردم، بر اساس اقتضای خود و صفاتی که به ارث می‌برند، عمل می‌کنند؛ بنابراین سعادت و شقاوت آن‌ها را می‌توان از پیش حدس زد. اما از سوی دیگر، شرط بداء و قابلیت تغییر نیز در آن وجود دارد؛ بنابراین آنچه از سعادت و شقاوت گفته شد، سرنوشت قطعی و حتمی انسان نیست و او می‌تواند با قدرت اراده و اختیار خود، برخلاف اقتضائاتش عمل کند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۶: ۱۳).

۲. نکته مهم دیگر این‌که، چنین تأثیرات گوناگونی از والدین بر فرزندان، با هم یکسان نیستند، بلکه دارای شدت و ضعف هستند؛ یعنی برخی تأثیرات، زمینه بروز خیرات بیشتر و یا شرارت‌های کمتری را در فرزندان ایجاد می‌کند و برخی دیگر برعکس. همین شدت و ضعف‌ها

باعث شده تا روایات، نسبت به برخی امور هشدارهای جدی‌تری بدهند. بنابراین می‌توان گفت: یکی از دلایل مهم هشدارهای جدی روایات درباره زنا و زنازاده، به دلیل گرفتاری فرزندان آنها در همین زمینه‌هاست. با توجه به این نکته، می‌توان علت بدتر بودن زنازاده از والدینش را - که در برخی روایات آمده - تفسیر کرد؛ هم‌چنین می‌توان دلیل هشدارهایی را که در برخی روایات درباره بچه‌دار شدن از زنازاده، داده شده است، درک کرد.

۳. پدر و مادر زنازاده به دلیل فراهم کردن بستری نامناسب برای فرزند خود، مورد مؤاخذه قرار خواهند گرفت، چراکه بخشی از مسئولیت گناه فرزندانشان بر عهده آنان است. خداوند در قرآن کریم وضعیت چنین افرادی را که سبب خسران خود و خانواده خود شده‌اند «خسران» مبین می‌نامد.^۱

مرحله سوم

سؤالی که ممکن است ایجاد شود، این است که چرا خداوند چنین تأثیری را در زنا قرار داده؟ چرا امور دیگر به شدت عمل «زنا» مورد نکوهش واقع نشده‌اند؟ در پاسخ، ابتدا باید مقدمه‌ای را درباره نقش مهم خانواده و داشتن هویت در اسلام بیان کرد. از منظر اسلام «خانواده»، پایه‌ریز شخصیت انسان است و سعادت یا شقاوت او را در زندگی‌اش رقم می‌زند. از چنین نگاهی برای تکامل یافتن و ایجاد تمدنی شکوهمند در تاریخ بشر، باید بر نقش خانواده و تربیت خانوادگی تأکید کرد. در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده: «هیچ بنایی در اسلام بنا نشده که در پیشگاه خداوند، محبوب‌تر و ارجمندتر از تشکیل خانواده باشد» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۱۰۰: ۲۲۲). بنابراین خانه و خانواده، پایگاه مستحکمی هستند که در رسیدن انسان به کمال سعادت و موفقیت، نقشی مهم و بی‌بدیل دارند (آقاتهرانی، ۱۳۸۹: ۲۰-۳۶). هم‌چنین احکام فقهی متعددی بر نظام خانواده استوار است؛ نظیر ارث و ارتباط مالی بین پدر و فرزند، عواطف خانوادگی و مسئله ارحام که در روایات نیز آمده است (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ۲۰: ۳۳۳).

با توجه به این مقدمه، می‌توان پاسخ سؤال را بیان کرد و گفت: عمل زشت زنا و نتیجه آن، یعنی فرزندان متولد از این عمل، روی دیگر سکه‌ای هستند که بر آن، جایگاه خانواده و

ارزش‌مندی آن و تحکیم خانواده، حک شده است. فرزندان حاصل از زنا به سبب بی‌هویتی و نداشتن خانواده‌ای مناسب، نمی‌توانند مسیر سعادت را به سادگی و مانند دیگران بیابند؛ و در نتیجه اگر جلوی این عمل زشت در جامعه گرفته نشود، ریشه‌های خانواده و تشکیل آن سست و ضعیف گشته و جامعه دچار بی‌هویتی می‌گردد. حال با توجه به این خطر مهم و بزرگ، اسلام هشدار جدی به انسان‌ها می‌دهد و از این طریق (نکوهش شدید زنازادگان) در مقابل ازهم‌گسیختگی خانواده و در نتیجه فروپاشی جامعه سعادت‌مند می‌ایستند.

هم‌چنین یکی دیگر از مسائلی که از منظر روایات بسیار بااهمیت است، مسئله «انعقاد نطفه» است. پیشوایان دینی، اهمیت زیادی به این موضوع داده‌اند و از شرایط خاصی صحبت کردند که عدم رعایت آن شرایط، فرزند را در معرض مشکلات فراوانی قرار می‌دهد. برای مثال، در برخی روایات نسبت به زمان و مکان انعقاد نطفه، هشدارهایی داده شده؛ پیامبر اکرم ﷺ در وصیتشان به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «در شب عید فطر جماع مکن که اگر فرزندی منعقد شود، کثیر الشر باشد» (صدوق، ۱۳۷۶: ۵۶۸). این امور - هرچند با توجه به مرحله دوم روشن شد - تنها نقش زمینه‌ای برای فرزند دارند، اما هشدار جدی روایات، می‌تواند بیان‌گر شدت چنین نقشی باشد؛ به‌ویژه این‌که فرزند تولد یافته از زنا، حاصل گناه است (اثبات آن در مرحله اول گذشت). بنابراین می‌توان نتیجه گرفت: نقش انعقاد نطفه در فراهم ساختن زمینه‌ای مناسب برای فرزند، بسیار مهم و اساسی است و از آن‌جا که عمل زشت زنا، انعقاد نطفه در بدترین شرایط است، به شدت از آن نکوهش شده است.

مرحله چهارم

در این مرحله به دنبال پاسخ این مسئله هستیم که با توجه به تأثیر پدر و مادر بر فرزند و در نتیجه، عدم بهره‌مندی فرزند از داشتن زمینه خوب و مناسب برای رسیدن به سعادت نهایی، آیا این مسئله با عدالت خداوند سازگار است؟ به تعبیری دیگر، آیا عدالت خداوند با تأثیر گناه والدین بر فرزند، قابل جمع است؟

پیش از پاسخ به این سؤال، چند نکته را یادآوری می‌کنیم:

۱. نتیجه واجب‌الوجود بودن خداوند، دارا بودن همه کمالات وجودی نظیر قدرت، حکمت، عدالت و تصورناپذیر بودن کمترین محدودیت و نقصانی برای خداست. بنابراین، خلقت این جهان و انسان توسط خداوند، با همه فراز و فرودهایی که دارد، بهترین نظام خلقت

خواهد بود: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (تین: ۴) و «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (مؤمنون: ۱۴).

۲. لازمه عدل خداوند، برابر قرار دادن همه انسانها در تمام جهات نیست، بلکه مقتضای عدالت الهی این است که هر انسانی به اندازه استعداد، توانایی و شرایط خاص خودش، مورد پاداش و کیفر اخروی قرار گیرد (مصباح یزدی، ۱۳۶۸، ۱: ۱۹۳). آیه شریفه «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره: ۲۸۶) نیز بر این مطلب تأکید دارد.

۳. عنصر مهمی که در همه انسانها وجود دارد و هیچ عاملی از جمله زمینه نامناسب داشتن، نمی تواند آن را از بین ببرد، «اختیار» است. بنابراین هر انسانی مختار است و می تواند برخلاف زمینهها و استعدادهای ذاتی خود حرکت کند؛ چه بسا افرادی که زمینههای بسیار نامناسبی داشتند، ولی به مراتب بالای کمال دست یافتند.

با توجه به این نکات می گوییم: زمینه و استعداد خوب داشتن یا نداشتن، اختیار انسانها را هرچند تحت تأثیر قرار می دهد، آن را از بین نمی برد. بنابراین زنازاده و افرادی که زمینه مناسبی از ابتدای تولد نداشتند، هرچند اختیار فعل خوب برایشان کمی سخت تر از افرادی است که زمینه مناسبی دارند، آنها نیز می توانند فعل خوب انجام دهند. در روایتی نیز آمده که زنازادهها بر اساس افعال خوب و بدشان مورد بازخواست قرار می گیرند: «إِنَّ وَلَدَ الزَّانَا يُسْتَعْمَلُ إِنْ عَمِلَ خَيْرًا جُزِيَ بِهِ وَإِنْ عَمِلَ شَرًّا جُزِيَ بِهِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۸: ۲۳۸). نکته مهم درباره چنین انسانهایی این است که نگاه خداوند به این دسته افراد، با افرادی که زمینه مناسبی دارند، قطعاً متفاوت است و همین عامل باعث می گردد تا زنازاده نیز بتواند به کمال و سعادت خود دست یابد (مطهری، ۱۳۶۱: ۱۷۵-۱۴۲؛ مصباح یزدی، ۱۳۶۸، ۱: ۱۹۷).

مرحله پنجم

در مراحل قبلی روشن شد که بیشتر روایاتی که درباره زنازاده وجود دارند، حمل بر زمینه بد داشتن آنان می شود؛ اما برخی روایات وجود دارند که قابلیت این حمل را ندارند. در این مرحله این روایات را بررسی خواهیم کرد.

۱. روایتی که بر وارد بهشت نشدن زنازاده دلالت می کند. این روایت از دو طریق نقل شده که یک نقل در *علل الشرایع* شیخ صدوق آمده که به دلیل وجود «سعد بن عمر الجلاب» در میان راویان آن، ضعیف است، زیرا نام او در کتب رجالی ذکر نشده و لذا مجهول است. اما نقل

دیگر که در المحاسن برقی آمده، معتبر است، زیرا همه راویان آن در منابع رجالی، توثیق شده‌اند: احمد بن محمد بن خالد برقی (نجاشی، ۱۴۰۷ق: ۷۷)، قاسم بن یحیی (خوئی، ۱۴۱۰ق، ۱۴: ۶۵)، حسن بن راشد (خوئی، ۱۴۱۰ق، ۴: ۳۲۴) و عبدالله بن سنان (نجاشی، ۱۴۰۷ق: ۲۱۴). هم‌چنین روایت دیگری نیز وجود دارد که بر وارد بهشت نشدن زنازاده دلالت می‌کند و علت آن، بدتر بودن زنازاده از پدر و مادرش ذکر شده - که ذکر آن گذشت - و به دلیل مرفوعه بودن آن، کنار گذاشته می‌شود.

۲. روایتی که بر نجات نیافتن زنازاده و پذیرفته نشدن عمل از او دلالت دارد. تنها نقل این روایت، مربوط به کتاب *ثواب الاعمال* شیخ صدوق است و از جهت سندی، معتبر است، زیرا راویان آن بنا بر منابع رجالی ثقة هستند: محمد بن الحسن (نجاشی، ۱۴۰۷ق، ۳۸۳)، محمد بن الحسن الصفار (نجاشی، ۱۴۰۷ق: ۳۵۴)، احمد بن محمد (نجاشی، ۱۴۰۷ق، ۵۹ و ۸۳)، الحسن بن علی الوشاء (نجاشی، ۱۴۰۷ق: ۳۹)، احمد بن عانذ (نجاشی، ۱۴۰۷ق: ۹۹) و ابی خدیجه (کشی، ۱۳۴۷: ۳۵۳؛ نجاشی، ۱۴۰۷ق: ۱۸۸).

۳. روایاتی که زنازادگی را نشانه بغض اهل بیت علیهم‌السلام و دشمنی با آنان دانسته‌اند. در این جا ما با دو دسته روایات سروکار داریم؛ دسته نخست، روایاتی که یکی از علامت‌های زنازاده را بغض اهل بیت علیهم‌السلام توصیف می‌کنند (صدوق، ۱۳۷۶: ۳۳۸؛ صدوق، ۱۳۶۲، ۱: ۲۱۶). دسته دیگر، روایاتی است که طیب الولاده را شرط حُب اهل بیت علیهم‌السلام دانسته است (صدوق، ۱۴۰۳ق: ۱۶۱)؛ برای مثال در زیارت جامعه کبیره آمده: «وَمَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وَلَايَتِكُمْ طَيِّبًا لِخُلُقِنَا» (صدوق، ۱۴۱۳ق، ۲: ۶۱۳).

پاسخ

دو نوع پاسخ می‌دهیم؛ ابتدا پاسخ کلی که شامل همه روایات می‌شود و سپس پاسخ خاص هر سه دسته روایات بیان می‌شود.

پاسخ کلی

۱. ممکن است مقصود امام معصوم علیه‌السلام در این روایات، موردی خاص و حکم فی الواقعه باشد؛ بنابراین نمی‌توان آن را به تمام افراد سرایت داد. پس طبق این پاسخ، حکم کلی درباره زنازاده‌ها، این نیست که شامل سه دسته روایات فوق شوند، بلکه این روایات، مواردی خاص را

بیان می‌کنند که در آن موارد، ارتکاب اعمال ناشایست از سوی زنازاده، منجر به این مجازات‌ها (نرفتن بهشت، قبول نشدن اعمال، و بغض از اهل بیت علیهم‌السلام) شده است.

۲. پاسخ کلی دیگر این است که می‌توان این روایات را ناظر به غالب افراد دانست، زیرا فرزندان زنا غالباً در محیطی آلوده و به دور از ایمان تربیت می‌شوند و رشد می‌کنند؛ از این رو، به تدریج دچار انحراف و سستی می‌شوند که در این صورت، مصداقی از روایات فوق می‌گردند. بنابراین اگر زنازاده، مسیر تقوا و صحیح را انتخاب کرد و انسانی شایسته شد، او نیز مانند دیگران اهل نجات و ورود در بهشت و دوستی با اهل بیت علیهم‌السلام می‌شود (صدوق، ۱۳۸۲: ۵۲۱؛ خوئی، ۱۳۷۰: ۲۳۷).

پاسخ خاص روایت دسته اول

در ابتدا باید گفت: این روایت اگرچه با برخی آیات و روایات منافات دارد؛ نظیر «وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ» (غافر: ۴۰)، «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (بقره: ۸۲)، «تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا» (مریم: ۶۳) (ر.ک: معرفت، بی‌تا: ۳۰۳) و «إِنَّ وَلَدَ الرَّانَا يُسْتَعْمَلُ إِنْ عَمِلَ خَيْرًا جَزِيءٌ بِهِ وَإِنْ عَمِلَ شَرًّا جَزِيءٌ بِهِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۸: ۲۳۸)، اما در عین حال پاسخ‌های دیگری نیز مطرح شده است که به ذکر آن‌ها می‌پردازیم:

۱. این روایت همان‌طور که از بهشت نرفتن زنازاده حکایت می‌کند، دلالتی بر وارد دوزخ شدن آنان نیز ندارد؛ بنابراین می‌توان مقصود از این روایت را بهشت و دوزخ نرفتن زنازاده به خودی خود و بدون توجه به اعمال آنان دانست. پس ملاک در بهشت یا دوزخ رفتن زنازاده، حسابرسی به اعمال و رفتار آنان است. ممکن است سؤال شود که ذکر زنازاده در روایت، چه خصوصیتی دارد؟ پاسخ این است که ذکر زنازاده در روایت، به دلیل نگاه منفی است که افراد جامعه به چنین اشخاصی دارند. در واقع این پاسخ بیان می‌کند که زنازاده‌ها با بقیه افراد بدون در نظر گرفتن اعمالشان، در بهشت رفتن یا نرفتن، تفاوتی ندارند.

۲. با پذیرش تعدد درجات بهشت برای افراد متفاوت، ممکن است گفته شود منظور از بهشت نرفتن زنازاده، بهشت خاصی باشد که برای مؤمنان خاصی محیا شده است (محمد سعید، ۱۴۳۰ق: ۱۹۴)؛ بنابراین بهشت نرفتن، دلالتی بر ضعف و آلودگی شخص نمی‌کند. در

تکمیل این پاسخ باید بیفزاییم که اصل بهشت فرستادنِ انسان‌ها، بر خداوند واجب نیست، بلکه خداوند از باب رحمت و لطفی که دارد، بندگان خویش را به بهشت می‌برد (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۵: ۲۸۸).

۳. وجه دیگر این است که زنازادگی، نوعی عیب و نقص به شمار می‌آید؛ بنابراین همان‌طوری که افرادی که دچار نقص یا عیب هستند (مثلاً افراد معلول)، برای وارد شدن در بهشت، ابتدا باید نقصشان برطرف شود و سپس وارد بهشت شوند، زنازاده نیز ابتدا باید این نقصش برطرف شود؛ مثلاً از این طریق که دیگران، زنازادگی او را فراموش کنند و سپس می‌تواند وارد بهشت گردد.

پاسخ خاص روایت دسته دوم

درباره روایت دوم می‌گوییم: قبول نشدن عمل زنازاده، با آیات شریفه: «أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ» (آل عمران: ۱۹۵)، «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» (زلزال: ۷)، «تُوفَى كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (نحل: ۱۱۱) و... سازگار نیست، چراکه این آیات شریفه، بر ضایع نشدن عمل انسان‌ها تصریح دارند. هم‌چنین به دلیل عدم دخالت زنازاده در عمل والدینش، با مفاد اعتقاداتی نظیر عدل خداوند و اختیارمندی انسان نیز ناسازگار است، چراکه لازمه عدل خداوند، عدم تفاوت میان انسان‌ها در پذیرفتن اعمال خوب و بد آنهاست و اختیارمندی انسان نیز زمانی صحیح است که اعمال خوب و بد او مورد پذیرش قرار گیرد. بنابراین در چنین مواردی که روایتی با آیه قرآن و یا اصلی از اصول دین، متعارض است، یا باید روایت را توجیه کرد و یا آن را طرح کنیم (صدوق، بی تا: ۶۰۴).

پاسخ خاص روایات دسته سوم

این دسته از روایات علاوه بر این‌که بسیاری از آنها به لحاظ سند، معتبر نیستند (به‌ویژه روایات دسته دوم این دسته)، هم‌چنین می‌توان گفت: مقصود امام معصوم علیه السلام از ذکر این علامت‌ها، همه آن‌ها با هم نیست، بلکه ممکن است زنازاده یکی از علامت‌ها را داشته باشد. بنابراین لازم نیست زنازاده همه سه یا چهار علامت را، که از جمله آن‌ها بغض اهل بیت علیهم السلام است، داشته باشد. درباره عبارت «زیارت جامعه» نیز می‌گوییم: در برخی نسخه‌ها «طیبا لخلقنا» ذکر شده (مجلسی، ۱۴۰۶ق، ۹: ۲۶۵) که در این صورت، ارتباطی به بحث ما پیدا نمی‌کند. علاوه بر این، با در نظر گرفتن روایاتی که عاقبت مبغضان

اهل بیت علیهم السلام را «جهنم» توصیف می‌کند (طبرسی، ۱۳۷۲، ۷: ۳۷۱)، اگر قائل شویم که تمام زنازاده‌ها بغض اهل بیت علیهم السلام را به صورت فطری دارند، در این صورت باید بپذیریم آنان ناخواسته و بدون اختیار خود، وارد آتش جهنم خواهند شد، و این با عدالت خداوند سازگار نیست.

نتیجه‌گیری

این بحث، چنین نتایجی به دست می‌دهد:

۱. روایات موهّم آلودگی زنازاده، دو دسته‌اند: دسته نخست، روایاتی که زنازاده را از برخی مناصب اجتماعی نظیر امامت جماعت، ادای شهادت و ارث محروم می‌کند. در بررسی این دسته از روایات روشن شد که این محرومیت‌های زنازاده، نمی‌تواند قرینه‌ای بر آلودگی و خباثت درونی آنان باشد، چراکه این‌گونه مناصب اجتماعی عموماً نیازمند وجهه مناسب شخص در اجتماع هستند و زنازاده از چنین وجهه‌ای برخوردار نیست. هم‌چنین روایات محرومیت از ارث و ادای شهادت نیز جداگانه پاسخ داده شدند. بنابراین محرومیت او، دلایل دیگری غیر از آلودگی ذاتی دارد.

۲. روایات دسته دوم نیز قادر به اثبات ذاتی آلودگی و ناپاکی زنازاده نیستند و قریب به اتفاق این روایات، حداکثر می‌توانند بر زمینه نامناسب داشتن این فرزندان دلالت کنند، زیرا: اولاً، در زنازاده، انتقال گناهی از والدین به فرزند صورت نگرفته است؛ ثانیاً، والدین زناکار علت مُعدّه فرزند خود هستند؛ بنابراین نمی‌توانند ذات فرزند خود را آلوده سازند. تأثیر آنان در فرزندشان، تنها منحصر در زمینه‌سازی برای هدایت یا شقاوت اوست. معدود روایاتی که قابلیت حمل بر زمینه نامناسب داشتن زنازاده را ندارند نیز، هر کدام برای دلالت بر آلودگی ذاتی زنازاده، همراه با مشکلاتی هستند و بر وجوه دیگری حمل می‌گردند.

۳. از سوی دیگر، دلایل قطعی عقلی و نقلی متعددی وجود دارد که بر مسئولیت شخصی اعمال و نتایج آن دلالت می‌کنند؛ بنابراین سخن از آلودگی ذاتی و یا بحث انتقال گناه درباره زنازاده، نادرست و مردود است.

۴. نکوهش شدید روایات از ارتکاب عمل زنا و فرزندآوری از این طریق، به سبب اهمیت و بی‌بدیل بودن نقش خانواده از منظر اسلام است.

۵. عمل بیشتر مردم، مطابق با زمینه‌ها و استعدادهايشان، منجر به تصور آلودگی ذاتی چنین فرزندانى شده است.
۶. زمینه بد و خوب داشتن اشخاص، عدالت خداوند را مورد تردید قرار نمی دهد و منجر به از بین رفتن اختیار آنان نمی گردد.

منابع

- قرآن کریم.
۱. کتاب مقدس.
 ۲. آقانهانی، مرتضی، (۱۳۸۹)، *خانواده و تربیت مهدوی*، قم، کتاب یوسف.
 ۳. حلی، محمد بن منصور، (ابن ادریس)، (۱۴۱۰ق)، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم.
 ۴. ابن قولویه، جعفر بن محمد، (۱۳۵۶)، *کامل الزیارات*، نجف، دار المرتضویه.
 ۵. الاردبیلی، احمد، (بی تا)، *مجمع الفایده و البرهان فی شرح ارشاد الازهان*، قم، منشورات جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة.
 ۶. ایمانی خوشخو، محمدرسول، (۱۳۹۰)، *اخلاق ژنتیک از دیدگاه قرآن و سنت*، قم، مؤسسه امام خمینی علیه السلام.
 ۷. جعفرطیاری، مصطفی، (۱۳۹۴)، *تأثیر گناه در معرفت از منظر قرآن و حدیث*، قم، دانشگاه ادیان.
 ۸. حر عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۰۹ق)، *وسائل الشیعه*، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
 ۹. خوئی، سید ابوالقاسم، (۱۴۱۰ق)، *معجم الرجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة*، قم، مرکز نشر آثار شیعه.
 ۱۰. _____، (۱۳۷۰)، *منیة السائل*، قم، موسی مفیدالدین عاصی العاملی.
 ۱۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق)، *مفردات الفاظ القرآن*، بیروت، دار القلم.
 ۱۲. سیدمرتضی، ابوالقاسم علی بن حسین، (۱۳۹۱ق)، *الانتصار*، نجف، منشورات المطبعة الحیدریة فی النجف الاشرف.
 ۱۳. ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، (۱۴۱۳ق)، *من لایحضره الفقیه*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
 ۱۴. _____، (۱۳۶۷)، *من لایحضره الفقیه*، ترجمه: علی اکبر غفاری، تهران، صدوق.

۱۵. _____، (۱۳۶۲)، *الخصال*، قم، جامعه مدرسین.
۱۶. _____، (۱۴۰۳ق)، *معانی الاخبار*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۱۷. _____، (۱۴۰۶ق)، *ثواب الاعمال و عقاب الاعمال*، قم، دار الشریف الرضی للنشر.
۱۸. _____، (۱۳۸۲)، *ثواب الاعمال و عقاب الاعمال*، ترجمه: محمدرضا انصاری، قم، نسیم کوثر.
۱۹. _____، (بی تا)، *ثواب الاعمال و عقاب الاعمال*، ترجمه: علی اکبر غفاری، تهران، کتابفروشی صدوق.
۲۰. _____، (۱۳۷۶)، *الأمالی*، تهران، کتابچی.
۲۱. _____، (۱۳۸۵)، *علل الشرایع*، قم، کتابفروشی داوری.
۲۲. شیخ طوسی، محمد بن حسن، (۱۳۹۰ق)، *الاستبصار فی من اختلف من الاخبار*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
۲۳. _____، (۱۳۸۱ق)، *رجال الشیخ الطوسی*، نجف، انتشارات الحیدریه.
۲۴. شیروانی، علی، (۱۳۸۷)، *کلیات فلسفه*، قم، دار الفکر.
۲۵. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، ناصر خسرو.
۲۶. حلی، حسن بن یوسف، (علامه حلی)، (۱۴۱۴ق)، *تذکره الفقهاء*، قم، مؤسسه آل البیت علیه السلام.
۲۷. مجلسی، محمدباقر، (علامه مجلسی)، (۱۴۰۶ق)، *ملاذ الاخیار فی فهم تهذیب الاخبار*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی.
۲۸. _____، (۱۴۰۳ق)، *بحار الأنوار*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم.
۲۹. کشی، محمد بن عمر، (۱۳۴۷)، *رجال الکشی*، مشهد، دانشگاه مشهد.
۳۰. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق)، *الکافی*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۳۱. محمد سعید، عماد، (۱۴۳۰ق)، *احکام الولد غیر الشرعی فی الفقه الاسلامی*، بی جا، حوزه فقه الانمة الاطهار علیهم السلام.
۳۲. مصباح یزدی، محمدتقی، (۱۳۷۷)، *آموزش فلسفه*، قم، سازمان تبلیغات اسلامی.
۳۳. _____، (۱۳۸۸)، *جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن*، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل.
۳۴. _____، (۱۳۶۸)، *آموزش عقاید*، قم، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ هشتم.
۳۵. مطهری، مرتضی، (۱۳۶۱)، *عدل الهی*، بی جا، انتشارات اسلامی.
۳۶. معرفت، محمدهادی، (بی تا)، *تعلیق و تحقیق عن أمهات مسائل القضاء*، قم، چاپخانه مهر.
۳۷. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (ملاصدرا)، (۱۴۱۰ق)، *الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ چهارم.

۳۸. _____، (۱۳۸۳)، شرح اصول کافی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۳۹. نجاشی، احمد بن علی، (۱۴۰۷ق)، رجال النجاشی، قم، جامعه مدرسین.